بسم الله الرحمن الرحیم

## نماز؛ زيباترين روح پرستنده: دکتر غلامعلي حداد عادل

نماز نشانه ي حکومت صالحان (مجموعه مقالات ارائه شده در سمينار نماز 1370 - مشهد)

مؤلف: معاونت فرهنگي و هنري طرح اقامه ي نماز

تهیه کننده: مرکز تخصصی نماز

کلید واژه: نماز,زیبایی های نماز,جایگاه نماز,جذابیت های نماز

## نماز؛ زيباترين روح پرستنده: دکتر غلامعلي حداد عادل

بسم الله الرحمن الرحيم

بنده تصور مي کنم اين حرکت مبارک که براي گسترش نماز در جمهوري اسلامي ايران آغاز شده يک عنايت الهي است که بايد قدر آن را بدانيم؛ مخصوصاً در وضع فعلي که گاهي احساس مي شود و گفته مي شود که آن شور و هيجان انقلابي در جامعه و در دستگاههاي دولتي رو به کاهش است، توجه به نماز مي تواند جبران کننده ي آن احساس باشد و روح تازه اي از معنويت در پيکر جامعه ي ما بدمد. فراموش کردن نماز در جمهوري اسلامي ايران ما را به ياد کسي مي اندازد که در وطن خود غريب بوده باشد. نماز در زير اين آسمان اگر وطني داشته باشد آن وطن ايران است. نبايد اجازه دهيم که نماز در وطن خود غريب باشد و ساکت ماندن ما نسبت به نماز ما را بايد به ياد اين شعر حافظ بيندازد که گفت:

حافظ اين حال عجيب با که توان گفت که ما

بلبلانيم که در موسم گل خاموشيم

روزگارانقلاب، روزگار شکفتن معنويت است وبايد پيش ازهمه در باب نماز سخن گفت.

 قصد بنده بيان مطالبي پيرامون نماز است اما مخاطب بنده جمع حاضر مستقيماً نيستند. مي خواهم نمونه و مثالي بدست داده باشم از انواع شيوه هاي بيان که مي شود در باب نماز داشت. چون امروز که ما تبليغ نماز را آغاز کرده ايم بايد بدانيم که براي هر قشري به زباني بايد سخن گفت و مخصوصاً جوانها، دانش آموزان دبيرستاني، دانشگاهيان براي اينکه با زبان خاصي بايد صحبت کرد اينکه مي گوئيم ان الصلوة تنهي عن الفحشاء والمنکر اگر فقط به ترجمه ي اين آيات اکتفا کنيم و بگوئيم نماز شما را از فحشاء و منکر باز مي دارد شايد کافي نباشد براي اينکه معلوم نيست که او چندان از فحشاء و منکر که بدان آلوده شده ناراحت باشد، هنوز به گرفتاري هاي آن دچار نشده، بايد ما توضيح بدهيم اين آيه را و بگوئيم چرا نماز انسان را از فحشاء و منکر باز مي دارد و بايد به او بگوئيم که نماز به تو چه مي دهد که تو را از فحشاء و منکر باز دارد. نماز به تو چه مي دهد که تو به سراغ فحشاء و منکر نمي روي.

سعي کنيد جوانان را با طعم شيرين نماز آشنا کنيد و اينجا مي خواهم تاکيد کنم که نکند همت ما در امر نماز يکسره مصروف تأمين امکانات و احتياجات ظاهري و مادي براي نماز بشود. البته نبايد واقعيتها را ناديده بگيريم، نمازخواندن در مدرسه ها احتياج به جا و موکت و نظم و برنامه و مقررات دارد و در جامعه هم همين طور؛ اما اصل نماز خواندن بايد از جاي ديگري پيدا شود. بايد گرايش قلبي درمردم و خاصه در جوانان نسبت به نماز ايجاد شود و وظيفه مبلغان و گويندگان و مدافعان نماز اين است که شيوه هاي گوناگون معرفي نماز و دفاع از حريم نماز را بشناسند و در اختيار داشته باشند.

مسئله نماز مسئله نيايش است و بايد سخن از نيازي که انسان به نيايش دارد به ميان آوريم. ما بايد جوانها را متقاعد کنيم که به نيايش در برابر خداوند احتياج دارند. بايد نماز را در ارتباط با انسان و نيازهاي حقيقي انسان براي آنها تعريف کنيم که انسان موجودي است که با اين دنياي مادي و ظاهري و ظواهر و مظاهر آن سيراب و اقناع نمي شود، انسان در اين جهان خود را غريب احساس مي کند، خودر را تنها احساس مي کند به هر چيزي رو مي کند تا وقتي به آن نرسيده گمان مي کند که آرزوهايش را برآورده مي کند ولي وقتي به آن مي رسد دچار پوچي و هيچي مي شود. اين تصوير سراب گونه ي جهان را ما بايد ترسيم کنيم اين بيان قرآني را ما بايد ترسيم کنيم که در اين دنيا مادام که دل شما متوجه به خدا نشود به هرچيزي که روي آوريد ناکام مي مانيد، اضطراب و دلهره غربت، رنج، احساس فنا، احساس درد و رنجي که ناشي از مرگ است و اينکه انسان مي بيند دنيا از دست او مي رود، و او از دنيا مي رود، اين غمهايي که با هر انساني همراه است و هيچ علمي و هيچ فني نمي تواند به آنها پاسخ بدهد، اينها را ما بايد جدي بگيريم و اساس طرح نماز قرار بدهيم. اينکه انسان با اينها سير نمي شود و به تعبير مولانا:

بر سر آتش دل سوختم و دود نکرد

آب بر آتش دل ريختم و سود نکرد

آزمودم دل خود را به هزاران شيوه

هيچ چيزيش بجز وصل تو خشنود نکرد

اين نياز انسان به ثبات، اين نيازي که انسان به جاودانگي دارد، به حيات مطلق دارد، به زيبايي مطلق دارد، اينکه خداوند مي فرمايد انا عرضنا الامانة علي السمّاوات والارض والجبال وأبين أن يحملنها وأشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً. احزاب / 72

اين يک ردپا و انعکاس هم در انسان دارد. يعني اگر کوه و آسمان و زمين از پذيرش اين امانت خودداري کرد و انسان آنرا پذيرفت نتيجه اش اين مي شود که انسان اگر سراغ کوه و آسمان و زمين دنيا و در و ديوار و تجمل و زرو زيور برود، واقعا به آن نياز حقيقي خودش پاسخ نداده است. انسان هم از سوي ديگر وقتي نياز حقيقي اش برآورده مي شود که نيايش به درگاه خداوند بکند و بر آستان او سر فرود آورد. اقبال لاهوري شعري دارد بسيار لطيف در بيان اين سرگشتگي انسان و ناکامي انسان در دنيا و طبيعت؛ مي فرمايد:

به بحر رفتم و گفتم به موج بي تابي

هميشه در طلب هستي چه مشکلي داري

هزار لؤلوي لالاست در گريبانت

درون سينه چو من گوهر دلي داري

تپيد و از لب ساحل رميد و هيچ نگفت

به کوه رفتم و پرسيدم اين چه بي دردي است

رسد به گوش تو آه و فغان غمزده اي

اگر به سنگ تو لعلي ز قطره ي خون است

يکي درآ به سخن با من ستم زده اي

به خود خزيد و نفس درکشيد و هيچ نگفت

ره دراز بريدم ز ماه پرسيدم

سفر «نصيب» نصيب تو منزليست که نيست

جهان ز پرتو سيماي تو سمن زاري

فروغ داغ تو از جلوه ي دلي است که نيست

سوي ستاره رقيبانه ديد و هيچ نگفت

شدم به حضرت يزدان، گذشتم از مه و مهر

که در جهان تو يک ذره آشنايم نيست

جهان تهي ز دل و مشت خاک من همه دل

چمن خوش است ولي در خور نوايم نيست

تبسمي به لب او رسيد و هيچ نگفت

اين تصويري را که اقبال ترسيم مي کند حقيقتاً بيان حال انسان است. کوه، دريا، ماه، خورشيد، هيچکدام سخن حقيقي انسان را نمي فهمد. از آه و فغان غمزده اي خبر ندارد، همه ي اينها مشتي گِل هستند و انسان همه دل است و همه اسرار نهفته در آن که يحبّهم و يحبّونه:

طفيل هستي عشقند آدمي و پري

ارادتي بنما تا سعادتي ببري

و اينکه انسان در جستجوي نامتناهي است و به تعبير يکي از فلاسفه ي اروپا «دکارت»: «در وجود انسان هيچ نشانه اي از جانب خداوند گوياتر از نامتناهي طلبي نهاده نشده است» اين ميل به بي نهايت، ميل به نامتناهي، نشانه بارزي است از يک وجود نامتناهي. انسان در هر امري سراغ نامتناهي مي رود و نامتناهي حقيقي، خداست.

 وقتي انسان سجاده اي مي افکند و به نماز مي ايستد در حقيقت در مقابل آن نامتناهي حقيقي سجده مي کند، در برابر حيات نامتناهي و زيبائي نامتناهي و علم نامتناهي و قدرت نامتناهي که در اين دنيا پيدا نمي کند و سرگشتگي همه در دنيا به علت آن است که نيازهاي نامتناهي را سراغ امر متناهي برده اند و آن معيشت ضنک که قرآن مي فرمايد: و من اعرض عن ذکري فان له معيشة ضنکا تجلي بارزش در همين سرگشتگي است و اين همان سرگشتگي است که انسان غربي باهمه ترقيات و کشف ستاره و ماه و فضا باز به آن مبتلاست اين همه بيماري و گرفتاري براي اين است که از اين نامتناهي حقيقي غافلند و آن ميل نامتناهي را متوجه امر محدود کرده اند.

من يک خاطره عرض مي کنم که بواسطه شنيده ام. استاد مصباح براي بنده تعريف مي کردند که در سفر به فرانسه دوستان ايراني ما در فرانسه صحبت از پروفسوري مي کردند که مسلمان شده بود و خانم او هم مسلمان بود؛ مسلماني بسيار خوب و عامل به دستورات و احکام اسلام و عارف به حقايق اسلام.

آقاي مصباح مي فرمودند که ملاقاتي داشتيم با اين خانم و آقاي پروفسور، پرسيدم که چطور شد که مسلمان شديد؟ به شوخي گفته بود که سؤالهاي خصوصي مي کنيد و بعداً توضيح داده بود که من سالهاي پيش در الجزاير مقيم بودم - فرانسوي ها در الجزاير زياد بودند - يک روز در جاده عبور مي کردم و در کنار جاده مزرعه اي بود ديدم کسي رو به سمتي ايستاده و حرکاتي انجام مي دهد. من از مشاهده اين حرکات کنجکاو شدم و از ديگران پرسيدم که اين حرکات چيست. گفتند که نماز مي خواند. کنجکاوتر شدم و رفتم سراغ اين دهقاني که نماز مي خواند و نشستم و پرسيدم که چکار مي کني و چه مي گويي و چه مي خواهي و چرا اينکار را مي کني.

آن خانم گفته بود مشاهده آن نماز، مرا تکان داد و در من تاثير عميقي گذاشت. وقتي من متوجه شدم که در اسلام ارتباط با خالق به اين اندازه آسان است و به اين اندازه عميق و لطيف است، تکان خوردم و اين سرآغازي شد براي تحقيق بيشتر و اين علت اصلي مسلمان شدن من بود.

بعضي وقتها بايد زيبائي منظره را از بيرون آن منظره ديد، بعضي ها از بيرون اسلام که نظر مي کنند بيشتر زيبائي اين نماز را درک مي کنند، من خودم فراموش نمي کنم حدود 20 سال پيش در يک شب تابستاني در منزلي نشسته بودم و از پنجره ي آن منزل - از طبقه ي دوم - همينطور به طور طبيعي بيرون را نگاه مي کردم. در يک فاصله دوري مثلاً يک کيلومتر دورتر يک ساختماني بود که چراغش روشن بود و همينطور که چشم من به اين ساختمان و پنجره ي باز اين ساختمان افتاد ديدم که مردي مشغول نماز خواندن است و من هيچ خصوصيتي از آن مرد را نمي توانستم از آن فاصله دور تشخيص بدهم، فقط حالت او را در موقع نماز خواندن تشخيص مي دادم که دارد به رکوع مي رود و معلوم بود که نماز مي خواند. من پيش خودم فکرکردم که اين آدمي که من نمي دانم چه کسي است و چه جور آدمي است و چه حکمي من راجع به اين بکنم، غير از اين است که از همين نمازي که مي خواند من متوجه مي شوم که اين دلش به يک جايي بند است و متوجه مي شوم که او در اين دنيا، دنيا را بي حساب و کتاب نمي داند، من نمي دانم که او کيست اما از همين حرکت ساده، خيلي چيزها از او بدست مي آورم، مي فهمم که او به نظارت يک قدرت قادر قاهر بر خودش اعتقاد دارد، مي فهمم که او به روزي که به نزد «او» برمي گردد اعتقاد دارد. يعني صرف يک مشاهده ي مبهم و سايه وار از دور در ما تحول بينش ايجاد مي کند و اين نشان دهنده ي عمق معناي نماز است که اگر يک شبحي را ببينيم که نماز مي خواند به اندازه ي تفاوت زمين و آسمان، بين او و کسي که نماز نمي خواند ما واقعاً فرق قائليم.

ما بايد در مدرسه هايمان در هر جايي که راجع به نماز صحبت مي کنيم، حضور قلب را متذکر بشويم، نماز حياتش به حضور قلب است. بايد بر مسئله حضور قلب تکيه بکنيم. اينکه در نماز اين ما هستيم که با خدا صحبت مي کنيم همچنانکه در موقع قرآن خواندن اين خداست که با ما صحبت مي کند بايد هم از خدا بخواهيم که توفيق حضور قلب را اول به خود ما عنايت بفرمايد که خيلي نعمت بزرگي است و هم به کساني که با آنها سر و کار داريم به طعم شيرين حضور قلب توجه بدهيم.

در زماني که رهبر معظم انقلاب درباره ي حافظ سخن مي گفتند اشاره کردند به اينکه مرحوم آقاي ميرزا جواد ملکي تبريزي در قنوت نماز اين شعر را مي خواندند:

زآن پيشتر که عالم فاني شود خراب

ما را به جام باده ي گلگون خراب کن

شما ملاحظه مي کنيد که چقدر اين نماز مجال ارتقاء به انسان مي دهد. اين الصلوة معراج المؤمن. اين چيست که مي ايستد در نيمه شب اشک مي ريزد و اين شعر را مي خواند و يا خود حافظ همين شعر را که خواندم:

در نمازم خم ابروي تو با ياد آمد

حالتي رفت که محراب به فرياد آمد

آنچه گفتم اشاراتي به جنبه شخصي و فردي نماز است.

نماز در عين حال که رابطه اي است با خدا، مستلزم پيوند با خلق هم هست. مستلزم تصحيح ارتباط با خلق هم هست. وقتي لباس نمازگزار نبايد غصبي باشد، وقتي مکان نماز نبايد غصبي باشد از همين يک بُعد چه انداه نتايج صحيح اقتصادي و ارتباط مالي بين مردم پديد مي آورد. وقتي نمازگزار بايد طاهر باشد شما ببينيد چه اندازه نتايج اجتماعي و بهداشتي مطلوب پديد مي آيد، ما مسلمانها به برکت همين نماز، بطور طبيعي در جاهايي که تعليمات بهداشتي کافي داده نشده از نعمت اين پاکيزگي برخوردار است.

حدود 20 سال پيش به هندوستان سفري داشتم، آنجا در مورد مسئله طهارت و نظافت متوجه يک بي حفاظي شدم که بعد اينطور استنتاج کردم که اگر در جامعه ما اينگونه منظره ها و بي مبالاتيها نيست ناشي از نماز است و مسئله قبله. اينکه هر مسلماني بايد رو به قبله نماز بخواند، اين اشاره اي که ما به کعبه و حج مي کنيم، با آن معني سياسي مهمي که حج دارد و اينکه ما در هر نمازي به ياد حج هستيم و خود حج از لحظه ي احرام تا پايان احرام يک نماز چند روزه ي کاملتر است و در واقع نماز ما يک نمونه اي از حج است و حج نمونه اي از نماز است، قابل تعمّق و تأمل است. نماز جماعت مدل و نمونه اي از جامعه ي اسلامي است.

ايمان به خدا، اطاعت از رهبري، و وحدت و اتحاد که اين 3 را در نماز مي بينيد، از جلوه هاي پرشکوه نمازند. ببينيد اطاعت از امام جماعت آنقدر مهم است که حتي از مأمومين خواسته شده که ذکر نگويند با اينکه اصل نماز به اين کلمات است که اگر در نماز فرادي يک حرف از اين کلمات بيفتد نماز ما نماز نيست؛ منتهي در نماز جماعت بايد ساکت باشيم تا امام جماعت به جاي ما قرائت بکند و اين تربيت اطاعت از رهبري و ولايت است. يعني اينکه زودتر از او شروع نکنيد و زودتر از او خاتمه ندهيد و اختيار به دست او باشد و اين مسلمانها با اين تمرين، تمرين ايمان و وحدت و اطاعت از رهبري مي کنند و بعد نمازهاي جمعه و نماز اعياد و ساير جنبه هاي اجتماعي نماز، هر کدامش براي خودش از نظر اجتماعي درخور توجه است.

پايان بخش سخنم دعاي امام حسين(ع) است در حق آن صحابي که نماز را به ياد آن حضرت آورد. حضرت به او فرمودند: «خداوند تو را از نمازگزاران محسوب کند» ما هم دعا مي کنيم تا خداوند همه ما را از نمازگزاران ان شاءالله محسوب کند.